



عروسک کوکی

بیش از اینها، آه، آری
بیش از اینها می توان خاموش ماند

می توان ساعات طولانی
با نگاهی چون نگاه مردگان، ثابت
خیره شد در دود یک سیگار
خیره شد در شکل یک فنجان
در گلی بیرنگ بر قالی
در خطی موهوم بر دیوار

می توان با پنجه های خشک
پرده را یکسو کشید و دید
در میان کوچه باران تند می بارد
کودکی با بادبادکهای رنگینش
ایستاده زیر یک طاقی
گاری فرسوده ای میدان خالی را
با شتابی پر هیاهو ترک می گوید

می توان بر جای باقی ماند
در کنار پرده ، اما کور ، اما کر

می توان فریاد زد
با صدایی سخت کاذب، سخت بیگانه
دوست می دارم «

می توان در بازوان چیره ی یک مرد
ماده ای زیبا و سالم بود
با تنی چون سفره ی چرمین
با دو پستان درشت سخت
می توان در بستر یک مست ، یک دیوانه ، یک ولگرد
عصمت یک عشق را آلود

می توان با زیرکی تحقیر کرد
هر معمای شگفتی را
می توان به حل جدولی پرداخت
می توان تنها به کشف پاسخی بیهوده دل خوش ساخت
پاسخی بیهوده، آری پنج یا شش حرف

می توان یک عمر زانو زد
با سری افکنده، در پای ضریحی سرد

می توان در گور مجهولی خدا را دید

می توان با سکه ای نا چیز ایمان یافت
می توان در حجره های مسجدی پوسید
چون زیارتنامه خوانی پیر

می توان چون صفر در تفریق و در جمع و ضرب
حاصلی پیوسته یکسان داشت

می توان چشم ترا در پيله قهرش
دکمه بیرنگ کفش کهنه ای پنداشت
می توان چون آب در گودال خود خشکید

می توان زیبایی یک لحظه را با شرم
مثل یک عکس سیاه مضحک فوری
در ته صندوق مخفی کرد
می توان در قاب خالی مانده یک روز
نقش یک محکوم، یا مغلوب یا مصلوب را آویخت
می توان با صورتک ها رخنه دیوار را پوشاند
می توان با نقشهایی پوچ تر آمیخت

می توان همچون عروسک های کوکی بود
با دو چشم شیشه ای دنیای خود را دید
می توان در جعبه ای ماهوت
با تنی انباشته از گاه
سالها در لابلای تور و پولک خفت
می توان با هر فشار هرزه ی دستی
بی سبب فریاد کرد و گفت
آه من بسیار خوشبختم»

فروغ فرخزاد